

عموم و خصوص از دیدگاه شیخ مظفر و خضری بک

مریم علیزاده^۱

چکیده

در نوشتار حاضر برای دستیابی به نقاط اشتراک و افتراق و بررسی ابزارهای متفاوت استنباط این دو فقیه، دیدگاه آنها به صورت تطبیقی بررسی می‌شود. عمده‌ترین وجوه اشتراک در تعریف از عام، عدم جواز عمل به عام قبل از فحص از مخصص، شمولیت الفاظ عام به وضع و حجیت عام مخصص است و در تخصیص کتاب به سنت، خضری بک برخلاف دیدگاه امامیه، خبر واحد را مخصص قرآن نمی‌داند و قائل به تخصیص کتاب به قیاس منصوص العله است در حالی که قیاس، جایگاهی در تفکر اصولی مظفر ندارد. در مورد بازگشت ضمیر به بعض افراد عام وی برخلاف شیخ مظفر و مشهور علمای شیعه قائل به عود ضمیر به بعض است. همچنین برخی عناوین دو کتاب همچون عمومیت خطابات رسول، عموم مقتضی یا تعقیب الجمل بالاستثناء و عموم مفهوم در کتاب خضری بک به دلیل ادبیات گفتاری، تفاوت‌هایی با کتاب اصولی مظفر دارد، ولی از نظر مفهومی یکسان به نظر می‌رسند.

واژگان کلیدی: عام، خاص، مخصص، عموم، خصوص، تخصیص، اصول،

فقه مقارن، فقیه.

۱. مقدمه

بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ کتاب و سنت ایشان مرجع اصحاب قرار گرفت. (خضری بک، ۱۴۲۶، ص ۷) از آنجا که تأمل در ادبیات فقهی هر مذهب می‌تواند کمک شایانی در تقریب مذاهب داشته باشد به نظر می‌رسد با بررسی مقارنه‌ای بین دیدگاه‌ها بتوان به وجوه اشتراک بیشتری پی‌برد و چه بسا برخی مسائل به واسطه ادبیات نوشتاری، ظاهری متفاوت دارند.

۱. دانش‌پژوه دکتری فقه مقارن، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه‌المصطفیٰ العالمیه، ایران.

۲. مفهوم‌شناسی

۱-۲. عام و خاص

برخی عام و خاص را به کلمات واضح و واژه‌های بسیار روشن حمل کرده‌اند (طریحی، ۱۴۱۶، ۱۲۴/۶) و برخی دیگر عام را مقابل خاص می‌دانند (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۲۲۷/۸). عالمان اصولی متقدم مانند شیخ مفید می‌فرماید: «اصل در عموم اجتماع و اصل در خصوص توحید است که منظور همان وحدت است» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۳). شیخ طوسی می‌فرماید: «لفظ العام یفید أنه يستغرق جميع ما يصلح له» (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۳). متأخرین صاحب فصول و هدایه المسترشدين تعاریف زیاد و متعددی نقل می‌کنند. صاحب فصول می‌نویسد: «العام هو اللفظ المستغرق لما يصلح له» (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۵۸). مرحوم خویی می‌فرماید: «لفظ عام در اصطلاح اصول در همان معنای لغوی یعنی، شمول و فراگیری به کاررفته و فهم عرف نیز همین معناست» (خویی، ۱۴۱۷، ۱۶۱/۵).

۲-۲. ادله عموم

به الفاظ و هیأت‌های خاصی که بر استیعاب و شمول دلالت دارند ادوات عموم می‌گویند مانند کل، جمیع، نکره در سیاق نفی و مانند آنها. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸) این ادوات سه دسته هستند: دسته اول که اسماء‌العموم یعنی، ادواتی که اسم هستند مثل کل؛ دسته دوم که جمع محلی به حرف ال هستند و دسته سوم که نکره در سیاق نفی یا نهی هستند.

۲-۳. مدخول ادات

در کیفیت دلالت ادات عموم بر استیعاب و شمول، اختلاف است. برخی دلالت کل بر استیعاب همه افراد مدخول را نیازمند اجرای اطلاق و مقدمات حکمت می‌دانند و برخی این شمولیت را به دلیل آنکه مقصود با استفاده از ادات حاصل است نیازمند جریان اطلاق نمی‌دانند. بر نحوه دلالت کل بر عموم اختلاف است. صاحب کفایه (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۱۶) دو احتمال را مطرح می‌کند و می‌گوید: «احتمال اول آن است که بگوییم مراد متکلم از مدخول، طبیعت مطلقه نیست و لازمه‌اش این است که با مقدمات حکمت، استیعاب و عدمش روشن شود. طبق این تحلیل، همیشه دلالت کل به لحاظ قیود محتمل در مدخولش در طول اجرای مقدمات حکمت است و مثل سایر مطلقات می‌شود، اما احتمال دوم این است که کل، دلالت می‌کند بر

استیعاب تمام مدخول است. در این صورت افاده عموم ربطی به مراد متکلم ندارد و شامل آنچه را که لفظ مدخول و مدلول وضعی و تصوری منطبق بر آن است، می‌گردد». از آثار اختلاف این دو مبنا تعارض عام و مطلق است. اگر شمولیت بالوضع باشد در این صورت دلالت لفظی بر دلالت اطلاقی اقواست. بنابراین، عام مقدم می‌شود، اما براساس مبنای اول هر دو دلالت اطلاقی می‌شود و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد.

۳. مروری اجمالی بر کتاب اصول فقه مظفر

شیخ مظفر کتاب اصولی خود را در دو جلد تدوین کرد. جلد اول شامل یک مدخل و دو مقصد است. مد اول در مباحث الفاظ با هفت باب و مقصد دوم ملازمات عقلیه با دو باب است. جلد دوم در مباحث حجت و اصول عملیه و شامل دو مقصد است. مقصد سوم با یک مقدمه و نه باب و مقصد چهارم که تنها مشتمل بر مباحث استصحاب و فاقد مباحث برائت، اشتغال، و تخییر است. مرحوم مظفر تعریف علم اصول و بیان موضوع و فایده آن را مدخل و راه ورود در مباحث علم اصول معرفی می‌کند و در مدخل به تعریف علم اصول، موضوع و فایده آن می‌پردازد، سپس مقدمات چهارده‌گانه‌ای را بیان می‌کند. در مقصد اول به مباحث الفاظ می‌پردازد و از مشتق، اوامر، نواهی، مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین بحث می‌کند.

۳-۱. عام و خاص از منظر شیخ مظفر

وی در باب خامس مقصد اول به تبیین مباحث عام و خاص پرداخته است و بعد از تعریف عام به لفظی که شمول حکم به جمیع افرادی که صلاحیت انطباق دارند به تعریف خاص پرداخته و در تعریف خاص بیان می‌کند که خاص، حکمی است که شامل بعضی از افراد موضوع یا متعلق یا مکلف می‌شود و سپس به فراخور موضوع به تعریف تخصیص و تخصص پرداخته است. وی تخصیص را به اخراج بعضی افراد از شمول حکم عام معنا کرده است و تخصص را لفظی می‌داند که فی‌نفسه شامل عام نمی‌شود و جمع محلی به لام، جمع مضاف، جمع منکر، کل، مفرد محلی به لام، نکره در سیاق اثبات، نکره در سیاق نفی، نکره در سیاق شرط و نکره در سیاق استفهام را همان‌گونه که دیگران (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۱۷؛ علامه حلی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۵؛ صدر، ۱۴۲۳، ۳۰۰/۱) از ادوات عموم می‌دانند، شمرده است (مظفر، ۱۳۸۶، ۱/۱۴۰).

۳-۱-۱. عام استغرافی

شیخ مظفر عام استغرافی را حکمی می‌داند که شامل هر فرد مستقلا و به‌تنهایی می‌شود به‌طوری که اگر بعضی از آنها امتثال و بعضی دیگر عصیان کنند برای امتثال‌شوندگان ثواب و نسبت به عصیان‌شدگان عقاب است. در عام مجموعی می‌گوید: «هرگاه تعلق حکم عام به‌نحوی باشد که حکم برای همه افراد عام با هم و مجموعا باشد به‌طوری که فقط یک حکم وجود داشته باشد آن را عام مجموعی نامند؛ یعنی هر فردی از افراد جزء موضوع هستند نه تمام موضوع مثل وجوب ایمان به ائمه که امتثال آن محقق نمی‌شود مگر به ایمان به جمیع ائمه معصومین علیهم‌السلام». در عام بدلی می‌نویسد: «هرگاه متعلق حکم، صرف وجود طبیعت باشد یعنی، یک فرد غیر معین از همه افراد عام این را عام بدلی گویند» و عمومیت آن را به‌دلیل بدلیت متعلق حکم می‌داند که مأمور می‌تواند یکی از افراد را امتثال کند. برای مثال «اعتق ای رجل شئت» با اکرام یک فرد امتثال رخ می‌دهد. عام بالوضع و مطلق با جریان اطلاق و مقدمات حکمت از آن عمومیت به‌دست می‌آید.

۳-۲. الفاظ عموم

شیخ مظفر می‌گوید: «بی‌شک برای عموم، الفاظ مخصوص که دال بر عمومیت است، وجود دارد و این دلالت یا به‌سبب وضع است و یا به‌موجب اطلاق و مقتضای مقدمات حکمت» (مظفر، ۱۳۸۶، ص ۲۴۷)، سپس مطالب را با دسته‌بندی سه‌گانه تبیین می‌کند.

- الفاظ عموم: مثل کل، جمیع، تمام، ای، دائما و این الفاظ به‌سبب وضع بر عمومیت مدخولشان دلالت می‌کنند.

- هیأت لفظی: مثل وقوع نکره در سیاق نفی یا نهی که عقلا دال بر عمومیت سلب نسبت به جمیع افراد نکره‌اند؛ زیرا معدوم‌شدن طبیعت به انعدام جمیع افراد طبیعت است.

- جنس محلی با الف و لام: به‌صورت جمع و یا مفرد که البته این شمولیت به وضع نیست بلکه با اطلاق و به مقتضای مقدمات حکمت است.

۳-۳. المخصص المتصل و المنفصل

نویسنده با تقسیم مخصص به متصل و منفصل به تبیین مطلب می‌پردازد و می‌نویسد: «اگر مخصص متصل باشد این تخصیص قرینه است بر اینکه از عموم ما عداى خاص اراده شده است و به قرینه

حالی که کلام همراه با آن بوده دال بر اراده خصوص است. مثل عبارت «اشهدان لا اله الا الله» و همچنین است اگر منفصل باشد؛ یعنی قرینه است بر اینکه از عام ما عدای خاص اراده شده است، اما هر چند بین دو قسم از جهت قرینیت بر مراد متکلم فرقی وجود ندارد، اما از جهت انعقاد ظهور در عمومیت، متفاوت هستند. عامی که به وسیله مخصص متصل تخصیص می خورد، چون ظهور خاص اقوی است ظهوری در عموم منعقد نمی شود و این از باب تقدیم اظهر بر ظاهر و یا تقدیم نص بر ظاهر است. بر خلاف عامی که با قرینه منفصل، تخصیص می خورد و ظهور ابتدایی کلام در عموم مستقر می شود، اما وقتی مخصص منفصل وارد می شود با ظهور عام تعارض پیدا می کند و چون قرینه ای است که کاشف از مراد جدی است بر عام مقدم می شود.

۳-۴. هل استعمال العام فی المخصص مجاز

وی با طرح سؤال که آیا استعمال عام در مخصص، مجاز است یا حقیقت است نظر خود را مبنی بر حقیقت بودن استعمال عام در مخصص به صورت مطلق عنوان می کند، سپس به بیان اختلاف نظر اصولیون می پردازد و می نویسد: «در این مسئله چند قول وجود دارد: قول اول این است که این استعمال به طور مطلق، مجاز است. قول دوم اینکه به طور مطلق، حقیقت است و قول سوم اینکه بین عام مخصص با متصل و عام مخصص با منفصل فرق است. اگر تخصیص با متصل باشد حقیقت است و اگر با منفصل باشد، مجاز است و قول چهارم برعکس سوم است و بیان می کند که قول حق در نظر ما قول دوم است؛ یعنی اینکه به طور مطلق، حقیقت است؛ یعنی چه مخصصی متصل باشد چه منفصل باشد»، سپس به طور مختصر برای دفع دلیل مجازیت، ابتدا ادله آنان را بیان و سپس به رد آن می پردازد با این بیان که ادات عموم برای دلالت بر عمومیت نسبت به جمیع افرادشان وضع شده اند و در صورتی که بعضی افراد از آن اراده شود این عام در غیر موضوع له خود استعمال می شوند. بنابراین، استعمال مجاز خواهد بود. مظفر در رد این نظر می گوید: «در مخصص متصل مثل «اکرم کل عالم الا الفاسقین» ادات عموم در معنای خودش استعمال شده است و شمول نسبت به جمیع افراد مدخولش است نهایت این است که بر مدخول ادات عموم گاهی یک لفظ واحد دلالت دارد مثل «اکرم کل عادل» و گاهی بیش از یک لفظ در صورت تخصیص بر آن دلالت می کند». بعد می گوید: «سخن درباره مخصص منفصل همچنین است؛ زیرا تخصیص به وسیله مخصص منفصل به معنای این است که خاص، قرینه

منفصله باشد بر اینکه مدخول کل، مقید به ماسوای خاص است، پس هیچ تصرفی در ادوات عموم و در مدخول ادوات نمی‌شود و این نیز از باب تعدد دال و مدلول است».

۳-۵. حجیه العام المخصص

بحث و نزاع در این است که آیا تخصیص عام باعث سقوط حجیت عام در مورد مابقی می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر گفته شود که باعث سقوط عام از حجیت در مابقی نمی‌شود این عام مذکور غیر از آب متغیر به نجاست همه آب‌ها حتی آب قلیل که با نجاست ملاقات کرد است و متغیر نشده است را شامل می‌شود و طهارت را برای همه ثابت می‌کند چون عام ظهور در مابقی دارد و این آب قلیلی ملاقی غیر متغیر از افراد مابقی است و محکوم به طهارت است، اما اگر گفته شود تخصیص عام موجب سقوط عام از حجیت می‌شود در این صورت عام مذکور در مورد حجیت آب قلیل ملاقی غیرمتغیر حجیت ندارد و حکم طهارت به حسب عام بر آن بار نمی‌شود. به نظر شیخ مظفر، عام مخصص به طور مطلق در افراد باقی مانده حجت است؛ زیرا ریشه این نزاع بر می‌گردد به اینکه آیا عام مخصص در مابقی، مجاز است یا نه و روشن شد که به نظر ایشان حقیقت است. وی معتقد است کسی که قائل به مجاز باشد در ظهور عام و حجیت آن در جمیع باقی مانده دچار اشکال می‌شود؛ زیرا فرض بر این است که استعمال عام در تمام باقی مانده، مجاز است و استعمال آن در بعض باقی مانده نیز مجاز دیگری است، پس نزاع سر می‌گیرد که آیا مجاز اول، اقرب به حقیقت است که در نتیجه عام ظاهر در آن مجاز باشد یا هر دو مجاز، مساوی هستند. بنابراین، عام ظهوری در هیچ‌یک ندارد. حال اگر مجاز اول، ظاهر باشد، عام در تمام باقی مانده حجت است و اگر ظاهر نباشد دیگر عام حجت نیست. اگر گفته شود که عام مخصص حقیقت است نه مجاز، ادوات عموم همچنان بر معنای شمول خود نسبت به جمیع افراد مدخول خود باقی هستند و هرگاه به وسیله تخصیص متصل یا منفصل بعضی افراد از مدخول خارج شوند دلالت ادوات بر عموم همچنان باقی است و تنها دایره مدخول است که با تخصیص تنگ می‌شود.

۳-۶. هل یجری اجمال المخصص الی العام

از نظر مصنف اجمال بر دوگونه است: گاه شک در خود مفهوم خاص است و به این شبهه گویند شبهه مفهومی و در جایی است که خاص، مجمل باشد مثل قول امام علیه السلام که فرمود: «هر آبی

طاهر است مگر آبی که با نجاست، طعمش یا رنگش یا بویش تغییر کند». حالا شک است که آیا مراد از تغییر، تغییر حسی است یا اعم است و شامل تغییر تقدیری هم می‌شود. گاهی مفهوم خاص، واضح و مبین است و اجمالی در آن نیست، ولی شک در فردی از افراد عام است که آیا در آن داخل است یا نه. به این نوع شبهه، مصداقیه می‌گویند مثل اینکه در مثال سابق، شک باشد که یک آب مشخص آیا با نجاست تغییر پیدا کرده است تا در حکم خاص داخل شود یا تغییری نکرده است و همچنان بر طهارت خود باقی است. از نظر مصنف، تمسک به عام در شبهه مصداقیه به‌طور مطلق ممنوع است و نمی‌توان در شبهه مصداقیه به عام تمسک کرد چه مخصص متصل باشد چه منفصل، پس تمسک به عام در شبهه مصداقیه را در صورتی که مخصص لبی باشد، جایز دانسته است.

۷-۳. لا یجوز العمل بالعام قبل الفحص عن المخصص

مصنف به‌صورت صریح، نظر خود را در خود عنوان فصل مطرح کرده است و می‌فرماید: «عمل به عام قبل از جست‌وجو و یأس از وجود مخصص، جایز نیست و این را از مسلمات می‌داند.

۸-۳. تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده

از نظر مظفر اگر عام و ضمیر عائد به عام در کلام واحد باشند بدون شک رجوع ضمیر به بعضی افراد عام باعث تخصیص عام و انهدام ظهور آن در عموم می‌شود، اما اگر در دو کلام باشد مثل آیه ۲۲۸ سوره بقره: «وَالْمُطَلَّاتُ الَّتِي بَرَّيْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» در این آیه مطلقات، عام است رجعی، خلعی و مباراتی و ... را نیز شامل می‌شود که عده نگه‌داشتن بر آنها واجب است و ضمیر بعولتهن به بعض افراد مطلقات به‌خاطر وجود دلیل خاص که همان مطلقه رجعی است، برمی‌گردد. بنابراین، حکم عام از یک سنخ است و حکمی که از رجوع ضمیر به بعض افراد عام استفاده می‌شود از سنخ دیگری است. اصولیون دو احتمال را مطرح کرده‌اند: یکی اینکه دست از ظهور عام برداشته و مراد را خصوص مطلقه رجعی دانست و حکم بقیه مطلقات را در جای دیگر جست‌وجو کرد. در این صورت مرجع ضمیر در بعولتهن، همان مطلقات است و استخدام و ارجاع ضمیر به بعض لازم نمی‌آید. دیگر اینکه گفته شود از ظهور ضمیر صرف نظر می‌شود و مراد از مطلقات، عام است، ولی از ضمیر بعولتهن بعض مطلقات مراد است که همان مطلقه رجعی است. در این صورت باید ملتزم به استخدام شد

در حالی که خلاف ظاهر است. مظفر سه احتمال مطرح کرده است (مظفر، ۱۳۸۶، ۲۸۵/۱) و چون ایشان بازگشت ضمیر به بعضی افراد عام را موجب تغییر در ظهور عام نمی‌داند قائل به استخدام در ضمیر می‌شود.

۳-۹. تعقیب الاستثناء لجمل متعدده

این فرع درصدد بیان این است که گاهی در یک کلام واحد، عمومات متعددی آورده می‌شود و به دنبال آنها استثنای ذکر می‌شود و در نتیجه شک می‌شود که این استثنا مخصوص جمله اخیر است یا به تمام جملات برمی‌گردد. در این صورت مقتضای ظهور کلام چیست و استثنا به چه جمله‌ای برمی‌گردد. برای مثال در آیه: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» محتمل است که استثنای پایانی «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» فقط مربوط به حکم اخیر یعنی، فسق آنان باشد و نیز محتمل است که استثنا هم از آن جمله باشد و هم از حکم به عدم قبول شهادتشان و حکم هشتاد تازیانه. علما در این زمینه بر سر چهار قول اختلاف دارند و مظفر قائل به تفصیل می‌شود به این بیان که اگر موضوع برای همه جملات، یکبار در صدر کلام آمده باشد استثنا به همه جملات رجوع می‌کند و اگر موضوع برای تک تک جملات تکرار شده باشد استثنا فقط به جمله اخیر رجوع می‌کند.

۳-۱۰. تخصیص العام بالمفهوم

از نظر وی در تخصیص عام به منطوق، نزاعی نیست، اما در اینکه به مفهوم تخصیص می‌خورد یا خیر ابتدا شاخصه‌ای برای شناسایی مفهوم موافق بیان می‌کند که اگر مفهوم از نظر ایجاب و سلب مطابق با منطوق باشد مفهوم موافق یا فحوای خطاب است و اگر از لحاظ سلب و ایجاب موافق نباشد مفهوم مخالف گویند، سپس می‌گویند تخصیص عام به مفهوم موافق مورد قبول همه است، اما به مفهوم مخالف، اختلافی است. وی در این زمینه ۴ قول مطرح کرده است و بعد از بیان اجمالی اقوال می‌گوید حق آن است که مفهوم مخالف مقدم بر عموم عام باشد چون مفهوم، اخص از عام است و از نظر فهم عرفی قرینه است بر اینکه مراد، بعض افراد است.

۳-۱۱. تخصیص کتاب العزیز بخبر الواحد

از نظر مصنف اگر تخصیص به خبر واحد جایز نباشد آمدن خبر خاص، لغو است و سیره مستمره بین علما عمل به اخبار آحاد در مقابل عام کتابی است و این سیره تا زمان ائمه علیهم السلام و اصحاب و تابعین ادامه داشت به گونه‌ای که خبر را قرینه بر مراد آیه قرآنی می‌دانستند. وی برای فهم بهتر مطلب و رفع استبعاد، تقسیماتی را پیرامون خبر از نظر سندی و دلالت و همچنین آیات قرآن را از جهت متشابه و محکم بودن می‌کند.

۳-۱۲. الدوران بین التخصیص والنسخ

در دوران بین تخصیص و نسخ، مظفر با طرح صور پنج‌گانه عام و خاص از نظر علم و عدم علم به تاریخ صدور، آخرین فرع را مطرح می‌کند. وی می‌نویسد: «گاه تاریخ هر دو معلوم است و عرفاً هم‌زمان با یکدیگرند که در این صورت خاص، مخصص عام است و گاه تاریخ هر دو مشخص و عام مقدم بر خاص است که در این صورت دو حالت دارد: یا خاص قبل از وقت عمل به عام وارد شده است که در این صورت خاص، مخصص عام است و اگر خاص بعد از عمل به عام وارد شد و در کلام قرینه‌ای نبود، مرجوح آن است که گفته شود خاص، مخصص عام است. گاهی تاریخ هر دو معلوم و خاص، مقدم بر عام است. در این صورت نیز دو حالت دارد: یا عام قبل از عمل به خاص وارد شده است که در این صورت خاص، مخصص عام است و یا عام بعد از عمل به خاص وارد شده است که در این صورت نیز بهتر است بر تخصیص حمل شود. گاهی تاریخ هر دو مجهول است و گاهی تاریخ یکی معلوم و تاریخ دیگری مجهول است. وی صور چهارم و پنجم را حمل بر تخصیص می‌کند».

۴. مروری اجمالی بر کتاب اصول فقه شیخ محمد الخضری بک

وی کتاب اصولی خود را در یک جلد با چهار کتاب مجزا تدوین کرده است. مدخل ورود ایشان به بحث، مقدمه سیزده‌گانه است. وی با بیان تاریخچه اصول فقه به بیان راه‌های شکل‌گیری راه‌های استنباط می‌پردازد و منابع چهارگانه کتاب و سنت قیاس اجماع را به عنوان ادله اربعه استنباط حکم شرعی می‌داند البته قیاس و اجماع را به دو دلیل اول برگرداننده است، سپس چون نزول قرآن به لغت عرب بوده است و صحابه آشنا به زبان قرآن بوده‌اند، می‌نویسد: «صحابه در بعد از رسول صلی الله علیه و آله نیاز به امری مازاد در استنباط نداشتند و در صورت هر واقعه‌ای به قرآن

یا سنت فعلی و قولی رسول بازمی‌گشتند». سپس با بیان اینکه با اختلاط با ملل عجم، تعلیم ادبیات عرب امری ضروری شد و وضع قواعد تعلیم زبان قرآن در دستور کار متخصصان قرار گرفت. در همین راستا مستنبطین از ائمه اجتهاد به تقریر قوانین که استنباط احکام از مصادر آنها صورت می‌گرفت پرداخت و عملشان متمم عمل اهل لغت شد. در ادامه قصد خود را از نوشتن کتاب علم اصول، اقتباس احکام از ادله دانست که در ۴ کتاب آن را تنظیم کرده است. کتاب، حکم، دلیل، استنباط، مستنبط و با شمارش اکابر فقها و کتبشان به مقدمه خاتمه می‌دهد.

تعریف علم اصول، فقه و موضوع آن مدخل ورود ایشان به مباحث اصولی است و با بیان اینکه اصول فقه از علوم ضروری برای مجتهد است شناخت چهار کتب را برای استنباط احکام کافی دانست که خود به تفیصل به آن می‌پردازد. وی در کتاب اول به بررسی احکام و هر آنچه که به آن مربوط است، می‌پردازد و کتاب ثانی را در طرق استنباط و کتاب ثالث را در ادله و کتاب چهارم در اجتهاد به رشته تحریر آورده است، ولی به نظر می‌رسد وقتی وارد بحث می‌شود متون مربوط به کتاب ثانی و ثالث را در کتاب ثالث با عنوان فی ادله الاحکام تفصیلیه بیان کرده است و در دومین کتاب به کیفیت استثمار احکام از الفاظ پرداخته است که موضوع مقاله حاضر بررسی تطبیقی یکی از فصول این کتاب است.

وی در مقدمه اشاره می‌کند که در دو قسم می‌خواهد به تشریح مطالب بپردازد و قسم اول را در چهار کتاب به تفصیل بررسی کرده است و قسم دوم را متعلق به سر تشریح می‌داند، ولی به نظر می‌رسد موفق به نوشتن قسم دوم نمی‌شود. کتاب اول وی مشتمل بر چهار موضوع حکم، حاکم، محکوم‌فیه و محکوم‌علیه است. در کتاب ثانی که به نوعی شناخت الفاظ محسوب می‌شود به راه‌های شناخت لغت اشاره دارد که در آن مباحث مربوط به خبر واحد و متواتر و ... بیان می‌شود به ترتیب به تقسیمات الفاظ و سپس مفاهیم و درجات آن از حیث احتجاج به آنان پرداخته است و مترادف و اشتراک عموم مشترک عموم و خصوص، مطلق مقید و با مباحث مربوط به امر و نهی این کتاب را خاتمه می‌دهد. در کتاب ثالث بعد از بیان سه اصل به بیان ادله‌های چهارگانه استنباط می‌پردازد. از کتاب قرآن شروع کرده است و با بیان سنت به عنوان دومین دلیل به تعریف سنت و بیان شرایط راوی و عدالت صحابه و حجیت سنت دیدگاه‌ها را بیان کرده است و سپس با تعریف اجماع و مستندات آن با امکان اجماع و حجیت آن مباحث مربوط به

اجماع را پایان داده است هرچند وی در مقدمه کتاب خود، قیاس را مقدم بر اجماع می‌داند، اما در تدوین کتاب چنین عمل نکرده است و در نهایت با طرح قیاس و انواع قیاس، چهارمین دلیل اجتهادی را بیان کرده است. وی به فراخور مطلب، ارکان قیاس را مطرح کرده است و به تقسیم‌بندی علت پرداخته است و در پایان این کتاب خیلی مختصر به مباحث ادله عقلی و اباحه و استصحاب تعارض و ترجیح پرداخته است. (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۲۶۱) کتاب الاجتهاد آخرین بخش از کتاب اصول فقه او است که با تعریف اجتهاد آغاز می‌شود و با بیان شروط اجتهاد و مجتهد و تقلید، اختیارات مفتی کتاب به پایان می‌رسد.

۵. عام و خاص از منظر شیخ خضری‌بک

وی پیرامون مبحث عام و خاص ۲۸ فرع در مسئله را مطرح کرده است و با مباحثی پیرامون معنای عام، بحث را شروع و با طرح بحث خاص به اتمام می‌رساند. برخی فروعات مطروحه مانند عموم مقتضی، عمومیت فعل متعدی به اضافه به مفعولاتش، عمومیت فعل منقول، حکایه‌الحال، نفی مساوات بین دو شیء، عمومیت خطاب رسول ﷺ، عمومیت خطاب فردی توسط شارع، عام در معرض مدح، عموم عله، عموم مفهوم، تخصیص به عرف، تخصیص کتاب به کتاب و در ذیل، برخی فروعات دیگر شرح داده می‌شود.

۱-۵. العموم والخصوص

وی لفظی را که دلالت بر استغراق افراد مفهوم در حکم داشته‌باشد عام و خاص را آنچه که عام نباشد معنا کرده است.

۲-۵. صیغ العموم

صیغه‌های عموم از نظر وی اسماء شرط، استفهام، موصولات، محلی به ال جنس، نکره در سیاق نفی و جمع محلی به لام و اضافه دانسته است (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۳۸)، سپس در بیان آنچه که لفظ عام برایش وضع شده است سه قول را مطرح می‌کند و در نهایت با دفاع از نظریه ارباب‌العموم و بیان وجوه سه‌گانه استدلال غزالی به وضع الفاظ در عموم، نظر خود را بیان کرده است. وی بیان می‌کند که جمع نکره را نمی‌توان از صیغه‌های عام شمرد و در ادامه مباحثی را پیرامون اختلاف فقها درباره اقل جمع بیان کرده است. با بیان دو دیدگاه به تبیین مطلب می‌پردازد و با طرح نظریه عده‌ای از حنفی‌ها که اقل جمع را اثنین دانسته‌اند و اطلاق جمع به

دو نفر را حقیقی فرض کرده‌اند و طرح نظریه جمهور مبنی بر اینکه اقل عموم سه مورد است و از کمتر از این مقدار، اطلاق جمع، حقیقی نیست بلکه از باب مجازیت حمل بر عموم می‌شود نظر خودش را مطرح کرده است و می‌گوید که اطلاق جمع بر دو نفر، مجازی است و مهر تأیید بر ادله جمهور می‌زند.

۵-۳. ما وضعت له هذه الصیغ

در این فرع درجه دلالت عام بر افراد بررسی می‌شود که آیا دلالت عام بر افراد قطعی است یا ظنی‌الدلاله. وی عنوان می‌دارد که بیشتر فقهای حنفیه دلالت عام بر جمیع افراد را قطعی می‌دانند تا زمانی که قرینه‌ای بر دلالت بر اراده بعض یافت نشود. به خلاف جمهور که وی این دلالت را ظنی دانسته است و دلیل آن را استناد به قرآن کرده است که بیشتر آنچه از الفاظ عموم وارد شده است از آن اراده بعض شده است به حدی که گفته است: «ما من عام وقد خص». این درحالی است که برخی احناف به وی مناقشه کرده‌اند و گفته‌اند اگر بعد از عام، نصی آید که بعض افراد عام را از تحت عام خارج کند این یعنی که عام در عمومیت و شمول دلالت ندارد و اراده بعض شده است و این یعنی خارج شدن از حکم بعد از اینکه منتظم شده بود بر جمیع افراد و نامش نسخ است نه تخصیص. از آنجا که مصنف، این مناقشه را وجیهه دانسته است، معلوم می‌شود وی نیز قائل به این است که دلالت عام قطعی است.

۵-۴. متی يجوز العمل بالعام

وی در بیان اینکه چه زمانی فقیه حکم به عموم می‌دهد، می‌گوید اجماع بسیاری از اصولیون بر عدم جواز بر عمل به عام قبل از فحص از مخصص است از جمله غزالی که ادعای عدم‌الخلاف در این مسئله نیز دارد و می‌گوید عمل به عام و عمومیت دلیل به شرط منتفی بودن مخص است و از آمدی و ابن حاجب نیز نقل اجماع می‌کند، اما وی با رد اجماع، مسئله را اختلافی دانسته است و استشهاد می‌کند به کتاب المنهاج بیضاوی و با بیان اینکه الاسنوی در این مسئله دو نظر مطرح کرده و می‌گوید برخی عمل به عام قبل از فحص از مخصص را جایز دانسته‌اند که قائل آن به ابوبکر صیرفی است دومین دیدگاه مربوط به ابن سریق است که فحص از مخصص را قبل از عمل به عام واجب دانسته است. سپس نقلی از ابن سبکی می‌آورد که وی ادعای اجماع بر وجوب فحص از مخصص را نپذیرفته است و مسئله را مشهور دانسته است و از ابن عباس،

ابوسعید الاصطخری و ابواسحاق مروزی نیز نقل شده است که اعتقاد به عمومیت این الفاظ قبل از فحص از مخصص را جایز ندانسته‌اند و بعد از فحص از مخصص، حکم به عموم داده‌اند و دلیلشان هم این است که مقتضی عموم صیغه متجرد از مخصص است و تجرد صیغه با فحص مشخص می‌شود و عمل به عام قبل از فحص از مخصص را جایز ندانسته‌اند.

خضری‌بک در بیان دیدگاه خودش ظاهر از دو قول را قول جمهور دانسته است و دلیل دیدگاه خودش را چنین عنوان می‌کند: «ادله شرعی همه بر قرآن و سنت متفرع هستند و اجتهاد به کوشش و جهد و تلاش در یافتن جمیع ادله و استخراج حکم از مجموع شریعت معنا می‌دهد و مبادرت به اجرای عام قبل فحص از مخصص، اصلاً اجتهاد محسوب نمی‌شود و صیغه‌های عموم مجرد از قرائن تخصیص نیستند». در نتیجه وی نظرش با دیدگاه امامیه یکی است، اما در اینکه چه مقدار باید فحص صورت پذیرد سه قول را مطرح کرده است و می‌گوید: «راهی برای قطع‌پیدانمودن (علم وجدانی که مظفر گفته) به انتفاع دلیل مخصص نیست و آنچه بر مجتهد واجب است، جهد و کوشش تا حصول غلبه ظنی است» (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۴۷) که در واقع موافق با قولی است که اعتقاد جازم پیدا کردن و سکون نفس پیدا کردن در عدم وجود مخصص را بیان کرده است؛ زیرا بر عدم عمل به عام قبل از بحث از مخصص اجماع است.

۵-۵. شمول الجمع المذکر للنساء وضعاً

از نظر وی صیغه جمع مذکر یعنی، واو در فعلوا، اطلاقش بر ذکور بین علما اتفاقی است، اما نسبت به شمولش بر زنان می‌نویسد: «هرچند در اینکه از این ضمیر، زنان به اطلاق حقیقی اراده شوند به گونه‌ای که بگوییم ضمیر جمع مذکر هم بر ذکور خاصه و هم به ذکور و اناث مختلط وضع شده است. به بیان دیگر مشترک لفظی است و یا اینکه استفاده در زنان صحیح نیست مگر از باب تجوز به بیان دو قول پرداخته است که در بین اهل سنت مطرح است و در نهایت قول خود را همسو با قول جمهور و ادله ایشان دانسته و می‌گوید: زنان از باب تغلیب داخل هستند و چاره‌ای نیست از قرینه‌ای که دلالت بر دخولشان کند».

۵-۶. عموم المقتضی

در عمومیت مقتضی با بیان اینکه مقتضی دو نوع است یکی نوعی که از کلام واضح است مثل جمله معروف «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْأَشْيَاءِ الْخَطَأُ، وَالنَّسْيَانُ» (عاملی، ۱۴۰۹، ص ۳۶۹/۱۵) که

مشخص است رفع ذاتی مراد نیست و چاره‌ای از گرفتن تقدیر در کلام برای صدق حکم جمله نیست و نوع دیگر که صدق کلام یا حکم بر خاص بعینه و یا عام متوقف باشد در این صورت عموم ثابت است، اما اگر صدق کلام یا حکم متوقف بر یکی از افراد عام باشد، عمومیت ثابت نیست، سپس با خطادانستن دیدگاه برخی از اصحاب رأی دیدگاه جمهور را می‌پذیرد.

۷-۵. حکایه الحال

در اینکه آیا حکایت حال اگر با الفاظی باشد که عموم از آن فهمیده می‌شود، می‌توان برایش شمولیت قائل شد یا نه صحبت کرده است و با مثال «نهی رسول الله عن بیع الغرر و نهی عن بیع الرطب بالتمر» (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۵۳) به تبیین مطلب پرداخته است و می‌نویسد: «گروهی قائل به عدم عمومیت است از جمله غزالی و جمهور قائل به عمومیت است» و در نهایت، نظر خود را ترک عمل دانسته به گونه‌ای احتیاط کرده است.

۸-۵. خطاب الرسول هل یعم الامه

از نظر خضری‌بک خطابات رسول ﷺ همچون «یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین» (احزاب: ۱) هر چند از نظر لغوی برای عموم وضع نشده است، اما از جهت عرف شرعی چون پیامبر ﷺ در منصب اقتداست خطاب به وی در قرآن از آن شمولیت دریافت می‌شود چون بشر مأمور به الگوگیری از او است مگر در مواردی که حکم مخصوص پیامبر ﷺ باشد مانند «یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک و امراه مؤمنه ان وهبت نفسها خالصه من دون المؤمنین» (احزاب: ۵۰).

۹-۵. خطاب فرد من الامه بحکم هل یعم

در مورد اینکه خطابات شارع به فردی از امت هم آیا می‌توان حکم به عمومیت داد یا خیر هم ایشان معتقد است هر چند به وضع نمی‌توان قائل به شمولیت شد، اما عمومیت از عرف استفاده می‌شود.

۱۰-۵. حجیت العام المخصص

وی ابتدا مخصص را به مخصص مجمل و مبین با بیان مثالی تبیین می‌کند، سپس می‌نویسد: «اگر مخصص مجمل باشد در نزد جمهور عام بعد از مخصص مجمل در حجیتش باقی نمی‌ماند»

چون متوقف بر بیان می‌شود. برای مثال کسی بگوید «احسن الی الناس» و در عقیب آن بگوید «لاتحسن الی بعضهم» و اگر مبین باشد مثل «احسن الی الناس و- ولا تحسن الا لمن یحسن الیک» در این قسم می‌نویسد که اختلاف اقوال زیادی مطرح است و می‌گوید که جمهور قائل به حجیت عام در مابقی است و در نهایت، نظر قطعی خود را با بیان اینکه ما حجت قطعیه‌ای بر قولی که عام را بعد از تخصیص ظنی دانسته است، نمی‌بینیم و ظاهر آن را دانسته است که عام در مابقی در حجیت خود می‌ماند».

۵-۱۱. التخصیص بالعرف

وی با تقسیم عرف به عرف عملی و قولی بیان می‌کند که تخصیص عام به عرف قولی را اصولیون قبول دارند، اما در تخصیص عام به عرف عملی دو اختلاف است. جمهور قائل به عدم التخصیص و حنفیه قائل به تخصیص است، سپس رأی جمهور را مختار خود اعلام کرده است.

۵-۱۲. رجوع الضمیر علی بعض افراد العام

در این فرع وی با طرح مسئله، سؤالی را مطرح می‌کند با این بیان که گاهی وقت‌ها لفظی به صورت عام تشریح می‌شود، سپس ضمیری به آن برمی‌گردد و مراد از آن بعض، افراد عام است. در این صورت آیا این دلیل می‌شود که قائل شد به اینکه از عام اراده بعض شده است یا خیر. و مانند شیخ مظفر آیه ۲۲۸ سوره بقره را مثال می‌زند، سپس با بیان قول جمهور نظر خود را همسو با آن می‌داند و می‌گوید: «عود ضمیر که علم داریم به خصوص آن در لفظ عام دلیل بر این است که عام در جمیع استعمال نشده است و در بعض استعمال شده است؛ زیرا ضمیر رابط است برای معنی متأخر». بنابراین، استعمال لفظ عام در مثال المطلقات آیه ۲۲۸ استعمال مجازی است در بعض افراد که رجعیات است و ثبوت تربص در سه قرء را به دلیل دیگر نیازمند دانسته است.

۵-۱۳. تخصیص الکتاب بالکتاب

خضری بک تخصیص کتاب به کتاب را متفق علیه دانسته است؛ زیرا نصوص قرآن را قطعی الورد می‌داند و می‌نویسد: «اگر آیات قرآن خاص و عام با هم تقابل کنند باید جمع به دلیلین شود. با اعمال عام در ماورای خاص و اعمال خاص در محلی در خصوص تخصیص کتاب به سنت، نظر ایشان بر این امر است که کلام رسول ﷺ مبین قرآن است. بنابراین، قول رسول مخصص عام

یا مقید مطلقات قرآن است البته به شرط آنکه خبر متواتر باشد چون با خبر متواتر، مفید علم است و اگر خبر واحد باشد، نمی‌تواند معارضه با کتاب کند و دلیل بر دیدگاهش را قطعی بودن قرآن و ظنی بودن خبر واحد می‌داند و دوم فعل عمر در حدیث فاطمه بنت قیس که عمر به خبر واحد تخصیص به قرآن نکرد. هر چند این از دیدگاه اختصاصی وی محسوب می‌شود؛ زیرا جمهور بر این عقیده است که خبر واحد مخصص قرآن است و در این مورد دیدگاهش با امامیه یکی است» (خضری، بک، ۱۴۲۶، ص ۱۷۲).

۵-۱۴. التخصیص الكتاب بالسنة

وی قول حضرت رسول را در صورتی که خبر متواتر باشد، مبین و مفسر کلام وحی می‌داند، سپس دو دلیل بر این امر را بیان کرده است: اول آنکه خبر متواتر مفید علم است چون کتاب قطعی است و خبر واحد ظنی و اگر خبر واحد باشد توانایی معارضه با کتاب را ندارد و دوم سیره عمر که کتاب خدا را به حدیث فاطمه بنت اقیس که خبر واحد بود، ترک نکرد. در ادامه می‌گوید: «جمهور خبر واحد را مخصص عام قرآنی دانسته است زیرا اصحاب می‌گویند کثیری از عمومات قرآن به اخبار تخصیص خورده‌اند و در رد آن می‌گویند: این نشان می‌دهد که آن اخبار مستفیض بود و چه بسا به درجه قطع باشد و اگر این نباشد دلیلی بر اجماع جمهور نیست و می‌نویسد: از نظر حنفیه اگر خبری مقارن با عام کتاب و متواتر یا مشهور باشد، می‌تواند مخصص قرآن شود و اگر مقارن نباشد، نسخ‌کننده قرآن شمرده می‌شود و اگر خبر واحد باشد، تخصیص نمی‌زند و نسخ نمی‌کند».

۵-۱۵. التخصیص بالقیاس

وی در این مسئله چهار دیدگاه را بیان کرده است که جمهور و ابن سریج قائل به جواز تخصیص به قیاس است و حنفیه در صورتی که قطع به تخصیص باشد و اگر قطع حاصل نشود تخصیص قطع به ظن می‌شود که جایز نیست جبایی قائل به تقدیم عام است مطلقا و امام الحرمین و قاضی قائل به توقف هستند، سپس به بیان ادله آنها پرداخته‌اند و در نهایت می‌گویند اگر قیاس منصوص العله باشد، مخصص عام است.

۶. بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای

۶-۱. ساختار و اسلوب نوشتاری

نحوه نگارش اصول الفقه مظفر ساده و روان است با مدخلی بلند و به نظر می‌رسد پرداختن به برخی موارد مانند بحث حکم ظاهری و واقعی‌گریز از محور اصلی است. البته با توجه به آنکه سبک تألیفی کتاب‌های اصولی گذشتگان چنین بوده است که مباحث را به دو بخش الفاظ و مباحث عقلی تقسیم می‌کردند. ساختار شکنی وی و قلم‌فرسایی او در تقسیم‌بندی مباحث و تعدی به چهار جزء الفاظ، عقلیات، امارات و اصول عملیه ستودنی است؛ زیرا این عمل موجب انتظام مطالب و شیوه‌ای منطقی‌تر در بیان مطالب به خواننده است. خضری‌بک مدل ورود به مباحثش خیلی کوتاه و مختصر است و محورهای کلامش شباهت به مظفر دارد؛ یعنی هر دو در مدخل بحثشان شناسه‌ای از علم اصول، تعریف آن و فایده آن برای خواننده مطرح می‌کنند، اما با این تفاوت که مظفر خیلی کامل‌تر و با روشی نظامندتر مباحث را طرح کرده است.

هر چند هر دو از این جهت که در برخی موارد توضیحات بیش از نیاز و طولانی داشته است و بحث را به درازا کشانده‌اند، یکسان هستند، اما مهمترین نکته‌ای که در نگارش اصول فقه مظفر به چشم می‌خورد فهرست منظم، مطالب و تناسب عناوین اصلی و ریز موضوعات آن است. از جهت ساختار نوشتاری امتیاز دیگر وی بر کتاب خضری‌بک ساده‌نویسی و در عین حال با استحکام مطالب است در حالی که چنین نظمی در کتاب خضری‌بک به چشم نمی‌خورد و به عکس در کتاب خضری‌بک گسیختگی و پراکندگی در مسائل زیاد به چشم می‌خورد.

۶-۲. تفاوت‌ها و شباهت‌های موضوعی، عناوین مطروحه

از شباهت‌های هر دو کتاب می‌توان گفت که هر دو، کتاب اصولی خود را مشتمل بر چهار فصل نوشته‌اند با این تفاوت که شیخ مظفر در دو کتاب و در هر کتاب دو عنوان عمده را بررسی کرده است و خضری‌بک در یک کتاب، مطالب را به‌طور مختصر مطرح کرده است. هر دو در مدخل بحث به تعریف علم اصول پرداخته‌اند و با مبحث تخصیص به پایان رسانده‌اند. عناوین مطروحه در کتاب مظفر با روشی منطقی پیش‌رفته است و شاخص‌گذاری شده است که این نظم منطقی در کتاب اصول خضری‌بک به چشم نمی‌خورد هر چند براساس عناوین و فروعاتی که در مبحث خاص و عام مطرح شده است کتاب خضری‌بک ارجحیت دارد؛ زیرا وی سعی کرده است هر

آنچه که مربوط به عمومیت و شمول باشد را مطرح کند و سپس به طرد و یا قبول آن بپردازد هر چند اگر مطلبی شاذ و نادر باشد. ولی شیخ مظفر مطالب فراگیر را مطرح کرده است.

۳-۶. شیوه مؤلفین از نظر نحوه استدلال

خضری‌بک در استنباط احکام شرعی، ابتدا به کتاب و سنت مراجعه می‌کند، سپس به اقوال صحابه عمل کرده است، اما مرحوم مظفر در بیشتر مباحث در نحوه استخراج و استدلال ابتدا حکم را مطرح می‌کند و برای این حکم از قرآن مثال می‌آورد، سپس با استمداد از سنت، عقل، اجماع وارد استدلال و اجتهاد می‌شود و عناوینی که از مسلمات محسوب می‌شوند و مشهور بر آن عقیده‌اند در خود عنوان دیدگاهش را بیان کرده است. به عنوان مثال در بحث عمل به عام قبل از فحص، عنوان بحث را «لا يجوز عمل بالعام قبل الفحص» (مظفر، ۱۳۸۶، ۲۷۷/۱) بیان کرد، اما در مواردی که بحث اختلافی است و دیدگاه‌های مختلف مطرح است و یا نیاز به توجه و دقت دارد با بیانی استفهامی یا بی‌طرفانه عنوان‌بندی می‌کند مانند بحث ۵ در خصوص «هل يسرى اجمال المخصص الى العام» (مظفر، ۱۳۸۶، ۲۶۱/۱). هر چند خضری‌بک گاه عناوین را با یک جمله استفهامی بیان می‌کند که نشان‌دهنده اختلافی بودن مطلب و چالش‌برانگیز بودن است برای مثال در فرع «متی يجوز عمل بالعام» (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۴۶) و یا گاه به عکس آنچه نظر خود است عنوان‌بندی کرده است و این نشان‌گر آن است که نظر ایشان با استدلال اقوال مخالف است نه خود عنوان مثل «شمول جمع المذكر للنساء وضعا» (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۴۸) که در خود عنوان نظر واقعی خودش را بیان کرده است و یا گاه فقط مسئله را بیان کرده است «الجمع المنکر» و نظر داده است (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۴۳). وی در نحوه بیان اقوال سعی می‌کند ابتدا نظر اقوالی را مطرح کند که همسو با دیدگاه خودش است و بعد به اقوال دیگران بپردازد و در بیان استدلال، ادله هر دو را جداگانه آورده است (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۴۴/۱۶۶).

۴-۶. تفاوت از نظر مضمون و محتوا

- پرداختن به مباحث الفاظ را هر دو امری ضروری دانسته‌اند، اما شیخ مظفر در ابتدا به مباحث الفاظ پرداخته است و با بیان منطقی و شیوا مباحث الفاظ را موشکافانه مطرح می‌کند، اما خضری‌بک در مباحث کتاب ثانی عنوانی را ذکر کرده است با نام کیفیت استثمار احکام از الفاظ

و در آن به طرق معرفت به الفاظ پرداخته است که از نظر نحوه ورود به مباحث و پرداختن به آنها به نظم کتاب مظفر نمی‌رسد.

- هر دو دلالت لفظ را بر عموم به وضع دانسته‌اند هر چند از نظر محتوا از نظر خضری‌بک اسماء شرط، استفهام، موصولات نیز از الفاظ عموم محسوب می‌شوند و درباره جمع معرف به الف و لام جنس هر دو قائل به دلالت بر شمول به وضع است هر چند فقط مرحوم مظفر قائل به عمومیت و شمولیت در مفرد محلی به الف و لام جنس به وسیله اطلاق و مقدمات حکمت هستند. در حقیقت وی در مفرد و جمع محلی به الف و لام از نظر شمول و استغراق تفاوتی نمی‌یابد، اما خضری‌بک اشاره‌ای به این موضوع ندارد.

- هر چند فروعاتی مانند جمع نکره و دیدگاهش به عدم شمولیت تخصیص کتاب به کتاب و تخصیص به قیاس و عرف و عموم مفهوم و عله، جمع اضافه به جمع و عام در معرض مدح و ذم، عمومیت حکم خطاب فردی از عموم یا عدم عمومیت خطابات رسول، حکایه الحال، عموم مقتضی و فعل منقول از حضرت و بحث پیرامون شمول جمع مذکر برای زنان از ابداعات مکتب حنفی و کتاب خضری‌بک است، اما به نظر می‌رسد عدم بیان این فروعات یا به دلیل عدم مقبولیت در فقه امامیه است مثل تخصیص به عرف قولی و عملی و یا به دلیل امری مسلم بودن بیان نشده است. همچون عموم خطابات رسول و یا ادبیات نوشتاری عناوین، تفاوت دارد و مقصود و دیدگاه یک چیز است. مثل مبحث عمومیت خطابات رسول که هر دو قائل به عمومیت هستند، اما خضری‌بک با فرعی جداگانه به اسم «خطاب الرسول هل یعم الامه» (خضری‌بک، ۱۴۲۶، ص ۱۵۵) و شیخ مظفر در مسئله مفهوم موافق و مخالف به آن پرداخته است و یا بحثی است که از دید مظفر مغفول مانده است.

- در دوران بین تخصیص و نسخ هر دو مباحثی مطرح کرده‌اند با این تفاوت که مرحوم مظفر در ذیل فرع آخر با بیان صور چهارگانه بحث را خیلی مفصل‌تر بیان کرده است و خضری‌بک دیدگاه‌ها را به صورت مختصر بیان کرده است.

- شیخ مظفر خبر واحد و متواتر را در ذیل مقصد سوم مباحث حجیت و بخشی هم در مدخل بیان کرده است، ولی خضری‌بک در کتاب ثانی خود با عنوان در کیفیت استثمار احکام، مطرح کرده است. به طور کلی مرحوم مظفر در مقصد سوم به مباحث حجیت و ادله‌های استنباطی پرداخته است.

- علامه مظفر در بحث استصحاب، بیش از حد توضیح داده است تا جایی که از سه اصل دیگر از اصول عملیه به نام برائت، اشتغال و تخییر غافل شده است. به همین دلیل اصول‌الفقه مظفر از این سه اصل خالی است و این خود نقص بزرگی محسوب می‌شود هر چند که در عدم وجود این اصول سه‌گانه با کتاب خضری‌بک در یک تراز هستند با این تفاوت که در موضوع استصحاب نیز خضری‌بک خیلی مختصر و به‌طور اجمالی به تشریح مطالب پرداخته است.

- مرحوم مظفر به فراخور بحث، مطلبی از بحث تخصص هم بیان کرده است هر چند همتای او خضری‌بک از آن چیزی مطرح نکرده است.

- درباره تخصص اختلاف نظر بین آنها در حد قابل توجهی وجود دارد. اول اینکه براساس تعبیر شیخ مظفر، تخصیص به خبر واحد جایز است و بین علمای امامیه این اختلافی نیست، اما براساس مسلک و طریقت ابناء عامه، کتاب به‌وسیله خبر واحد قابل تخصیص نیست هر چند که خضری‌بک درباره تخصیص قرآن به آیات قرآن و به قیاس هم مطالبی را مطرح کرده است و یا درباره فرع آخری که مظفر بیان کرده است ایشان هم نظراتی مطرح می‌کند که: «اگر عام و خاص متخالف باشد و خاص قبل از حضور وقت عمل به عام تحقق یابد در این صورت حمل به تخصیص می‌شود و اما اگر خاص بعد از حضور وقت عمل به عام محقق شود باید قائل به نسخ بشویم. براساس این قاعده صوری را براساس تاریخ ورود عام و خاص تصور کرده‌اند و حکم آن را بیان کرده‌اند».

۷. نتیجه‌گیری

با مطالعه‌ای که در دو کتاب صورت گرفت، مشخص می‌شود که هر دو عالم اصولی در مدخل بحث به تعریف علم اصول پرداخته‌اند هر چند مرحوم مظفر با استصحاب بحث را به اتمام می‌رساند، ولی خضری‌بک مانند خیلی از علمای اهل سنت و امامیه با بحث اجتهاد به کتاب خاتمه می‌دهد. مظفر شیوه بحث در علم اصول را به‌صورت روش‌مند بازگو می‌کند و برخلاف روش گذشتگان به جای تقسیم مباحث به الفاظ و مباحث عقلی، اصول‌الفقه را به چهار جزء الفاظ، عقلیات، امارات و اصول عملیه تقسیم کرده است. خضری‌بک برخلاف پیروان دیگر مذاهب، عام را همچون خاص قطعی الدلاله می‌داند و تخصیص آن را جز با دلیل قطعی مانند قرآن و خبر متواتر جایز نمی‌شمرد مگر در مورد عام مخصص که در باقی مدلولات خود ظنی‌الدلاله می‌شود و تخصیص آن را با خبر واحد و قیاس جایز دانسته است (سرخسی، ۱۳۷۲، ۱۳۴/۱-۱۳۲؛ عبدالعزیزبن احمد بخاری، ۱۴۱۸، ۱/۴۲۵-۴۳۲).

با تأمل در ادبیات اصولی می‌توان گفت وجوه اشتراک این دو عالم در مباحثی چون عدم شمولیت عام قبل از فحص از مخصص معتقد و به وضع دانستن دلالت عام بر معنای استغراق است. همچنین هر دو دلالت عام بر جمیع را قطعی دانسته‌اند و قائل به حجیت عام مخصص در مابقی هستند هر چند در برخی فروعات، دیدگاه متفاوت دارند. مظفر خبر واحد را مخصص قرآن دانسته است، اما خضری بک فقط با خبر متواتر قائل به تخصیص قرآن است و یا خضری بک در قیاس منصوص العله قائل به تخصیص قرآن است، ولی مظفر در این خصوص سخنی نگفته است و در مسئله رجوع ضمیر به بعض افراد عام مظفر برخلاف اصحاب امامیه قائل به این است که باید دست از ظهور عام برداشت و استخدام و ارجاع ضمیر به بعض را لازم نمی‌داند. وی در تخصیص عام به عرف عملی و قولی نیز سخن گفته است و قائل به عدم تخصیص عام به عرف عملی است. برخی فروعات هم از ابتکارات خضری بک است و در کتب مظفر نیست. هر چند به نظر می‌رسد عدم البیان در کتاب مظفر به دلیل مسلم بودن یا توجه‌نداشتن به آن و یا علت آن را از باب عموم و خصوص ندانسته است از جمله شمولیت جمع مذکر برای زنان که از نظر خضری بک به جهت غلبه است نه مثل دیگر علمای سنی که به عموم زده‌اند.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (بی تا). قم: انتشارات الهادی.
۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹). کفایه الاصول. قم: مؤسسه آل البيت.
 ۲. بخاری، عبدالعزیز بن احمد (۱۴۱۸). کشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام البزودی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۳. بشیر محمد، عبدالله (۱۴۲۴). المصطلحات الاصولیه فی مباحث الاحکام و علاقتها بالفکر الاصولی. امارات: دار البحوث لدراسات الاسلامیه.
 ۴. حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم (۱۴۰۴). الفصول الغریبه. قم: دار الاحیاء علوم اسلامی.
 ۵. حرعاملی، محمدحسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت.
 ۶. حلی، علامه، حسن بن یوسف (۱۴۰۴). مبادئ الوصول الی علم الاصول. قم: مطبعه العلمیه.
 ۷. خضری بک، شیخ محمد (۱۴۲۶). اصول الفقه. بیروت: دار الکتب العربی.
 ۸. خوبی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۷). محاضرات فی الاصول. قم: مؤسسه دار الهادی.
 ۹. سرخسی، محمد بن احمد شمس الائم (۱۳۷۲). اصول السرخسی. حیدرآباد: چاپ ابوالوفا افغانی.
 ۱۰. صدر، محمدباقر (۱۴۲۳). دروس فی علم الاصول، دروس فی العلم الاصول. قم: مجمع فکر السلامیه.
 ۱۱. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶). مجمع البحرین. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
 ۱۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷). العده فی الاصول افقه، قم: ناشر محمد تقی علاقبندیان.
 ۱۳. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹). فرهنگ‌نامه اصول فقه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
 ۱۴. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲). التحقیق فی کلمات قرآن کریم. تهران: مرکز الکتب لترجمه.
 ۱۵. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶). اصول الفقه. قم: سید عبدالله اصغری.
 ۱۶. مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳). مختصر التذکره باصول الفقه. قم: کنگره شیخ مفید.

